جلسه 38-664

**یک‌شنبه - 07/09/94**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

راجع به قبول قول وکیل در ذبح یک نکته‌ای مانده عرض کنم.

مرحوم آقای خوئی در بحث وکالت در صیغۀ نکاح وفاقا لصاحب العروة فرموده:‌ قول وکیل در اجرای عقد نکاح، مقبول است. و شرط نکرده که این وکیل ثقه باشد. ولی در این بحث ذبح شرط کرده که وکیل ثقه باشد. فرق این دو چیست؟ فرق این دو این است که در بحث وکالت در نکاح و یا طلاق و ما اشبه ذلک، وکالت یک نوع تسلیط هست بر عقد یا ایقاع؛ و می‌شود وکیل مصداق من ملک شیئا ملک الاقرار به. من ملک شیئا ملک الاقرار به یعنی من کان مسلطا علی امر من العقود و الایقاعات -من ملک شیئا- ملک الاقرار به؛ یعنی ملک ادعائه؛ یعنی کان ادعائه مسموعا. و لذا زوج بگوید طلاق دادم، ادعائش مسموع است. وکیل زوج بگوید طلاق دادم گفته‌اند: ادعائش مسموع است. یا وکیل بگوید: عقد نکاح خوانده‌ام. اما ذبح نه از عقود است نه از ایقاعات؛ و صرفا توکیل در ذبح تسبیب است یا استنابه است برای یک فعل تکوینی. و سیرۀ عقلائیه که دلیل من ملک شیئا ملک الاقرار به است، در غیر عقود و ایقاعات نیست.

اینجا به صرف این‌که وکیل است نمی‌شود قولش را قبول کرد. اما اگر ثقه باشد چه خود این وکیل چه دیگری که ثقه است خبر بدهند از وقوع ذبح، از نظر آقای خوئی خبر ثقه در موضوعات حجت است.

ما وفاقا للسید السیستانی [هم در مانحن‌فیه مناقشه داریم] هم در آن بحث مناقشه داریم؛ می‌گوییم: من ملک شیئا ملک الاقرار به سیرۀ عقلائیه که دلیلش هست، دلیل لبی است؛ قدر متیقنش اصیل هست. من ملک شیئا بالاصالة؛ حالا یا مالک و زوج و یا ولی؛ اما وکیل، من ملک شیئا بالاصالة نیست؛ مأذون است از طرف اصیل در اجرای عقد یا ایقاع. ما سیرۀ عقلائیه را احراز نکردیم بر این‌که قولش مسموع باشد.

و اما در مثال ذبح بحث حجیت خبر ثقه در موضوعات پیش می‌آید؛ و مشهور حجیت خبر ثقه را در موضوعات قبول ندارند؛ ما هم اشکال داریم در حجیت خبر ثقه در موضوعات. بحث مفصلش را در اجتهاد و تقلید مطرح کردیم. هم سیرۀ عقلائیه را احراز نکردیم بر حجیت خبر ثقه‌ای که مفید وثوق نباشد؛ و هم این‌که ادلۀ خاصه‌ای هست که حجیت خبر ثقه در موضوعات را منع می‌کند که در همان اجتهاد و تقلید مفصل متعرض آن شدیم.

مسأله 398: اعتبار شرائط هدی حج در هدی کفاره

اما ادامۀ بحث راجع به این هست که مشهور می‌گویند: قربانی حج شرائطی که دارد که ناقص نباشد، سن خاصی داشته باشد‌، فقط در مورد هدی الحج هست؛ اما در مورد هدی الکفارة این شرائط نیست.

به نظر ما این فرمایش، تمام نیست. و لو در مناسک مرحوم آقای خوئی هم به همین فتوی دادند که ما ذکرنا فی الهدی لاتعتبر فیما یذبح کفارة. و لکن با مراجعۀ به روایات کثیره که حدود یازده روایت هست که تعبیر کرده از دم کفاره به هدی ما فهمیدیم که هدی در آن زمان ظهور داشته در اعم از هدی حج و هدی کفاره.

مثلا صحیحۀ سلیمان بن خالد می‌گوید که رجل باشر امرأته و هما محرمان امام فرمود: علیهما الهدی؛ یعنی علیهما هدی الکفارة.

در صحیحۀ محمد بن مسلم: الهدی ان کان جزاء او نذرا فعلیه بدله. هدی جزاء یعنی هدی کفاره.

صحیحۀ معاویة‌ بن عمار هم دارد که رجل اهدی هدیا فانکسرت، ان کانت مضمونة فعلیه مکانها و المضمون ما کان نذرا او جزاءا او یمینا.

و همین‌طور صحیحۀ ابی‌بصیر هم دارد که اهدی هدیا فانکسر، امام فرمود: ان کان مضمونا و المضمون ما کان فی یمین یعنی نذرا او جزاءا فعلیه فدائه.

در معتبرۀ ابان بن عثمان: سألته عن الهدی ما یؤکل منه قال: کل هدی من نقصان الحج فلاتأکل منه. کل هدی من نقصان الحج یعنی کفارات حج.

صحیحۀ حلبی: سألت اباعبدالله علیه السلام عن الإرنب یصیبه المحرم قال: شاة هدیا بالغ الکعبة.

وقتی این‌ها شد هدی، روایات هم می‌گفت که الهدی لایکون ناقصا، در صحیحۀ علی بن جعفر. و ان کان هدیا فانه لایکون ناقصا. لایجزی فی الهدی الا الجزع من الضأن و الثني من المعز.

[سؤال: ... جواب] اطلاق دارد.

و لذا ما در این مسأله موافق هستیم با آقای زنجانی که معتقدند که همان کفارات در حج مشمول شرائط هدی هم هست.

[سؤال: ... جواب] ان اشتری الرجل هدیا و هو یعلم انه مهزول لم‌یجزء عنه، چه انصرافی دارد به هدی خود حج؟ و لو هدی من نقصان الحج را هم شامل می‌شود که در روایات گفت. روایاتی که شرائط هدی را می‌گوید: ان اشتری الرجل هدیا و هو یعلم انه مهزول لم‌یجزء عنه. الرجل یشتری الاضحیة عوراء فلایعلم الا بعد شرائها قال: هل تجزئ عنه؟ قال: نعم الا ان‌یکون هدیا فانه لایجوز ان‌یکون ناقصا. این‌ها اطلاق دارد.

از یک طرف صغری را فهمیدیم؛ به دم کفاره گفتند هدی؛ از طرف دیگر اطلاق دلیل دارد که الهدی لابد ان‌ لایکون ناقصا؛ الهدی لابد ان‌ لایکون مهزولا.

[سؤال: ... جواب] کثرت استعمال جا برای این احتمال نمی‌گذارد که بگویید استعمال اعم از حقیقت است؛ [یا بگویید] استعمال منافات با انصراف عرفی مطلق به غیر از این فرد ندارد. بله کبری این بحث‌ها روشن است؛ استعمال اعم از حقیقت است؛ استعمال تنافی ندارد با انصراف خطاب مطلق به غیر این فرد. اما کثرت این استعمالات موجب وثوق می‌شود که هدی به قول مطلق اعم است. کثرت استعمالات این را می‌فهماند که هدی مطلق بوده. و هدی واجب هم اعم بوده از هدی حج یا هدی کفاره.

حالا اگر این را به شکل حکومت هم بیان کنید می‌شود که امام فرمود: الهدی ان کان مضمونا فلاتأکل منه یا و اشتر مکانه، و المضمون ما کان فی جزاء او نذر. آخرش این است که می‌رسیم به این‌که می‌گوییم: حکومت است. امام هدی را اگر هم انصراف دارد جاهای دیگر به هدی خود حج، امام بالحکومة فرمود که هدی مضمون دارد و غیر مضمون؛ هدی مضمون هم آن چیزی است که در کفاره یا نذر واقع می‌شود.

[سؤال: ... جواب] هدی کفاره مبتلی‌به نبوده؟ این قدر کفارات حج مبتلی‌به بوده حتی برای متدینین. مواردی اضطرار پیدا می‌کردند به تظلیل؛ ظلّل و کفّر. و هم مواردی بالاخره بشر است جائز الخطاء است؛ مرتکب یکی از کفارات احرام می‌شده که باید دم شاة بدهد.

خود قرآن راجع به کسی که کفاره می‌دهد -حالا علی احتمالٍ- فما استیسر من الهدی در دو آیه آمده؛ در دو مورد آمده، یکی‌اش موردش هدی کفاره است. هدیا بالغ الکعبة این اصلا ممکن است و بعید نیست موردش همین هدی کفاره باشد. فکفارة مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیا بالغ الکعبة. موردش کفارۀ صید است؛ تعبیر شده هدیا بالغ الکعبة. همان فما استیسر من الهدی هم یک موردش ممکن است، احتمال دارد که آن فان احصرتم فما استیسر من الهدی، آن هدی حج نیست؛ هدی محصور است. حالا هدی محصور که هدی حج نیست؛ هدی واجب بر محصور است؛ آن هم مصداق هدی است. هدی کفاره همین هدی بالغ الکعبة است که راجع به کفارۀ صید است.

مسأله 399: لاتعتبر المباشرة فی الهدی

مسأله 399: فرمودند که ذبح واجب چه هدی چه کفاره، لاتعتبر المباشرة فیه. آقای خوئی معلوم می‌شود که کفاره را در مقابل هدی می‌گذارد؛ الذبح الواجب هدیا او کفارة. اگر به ما بگویند این جمله را بنویس، می‌گوییم: الذبح الواجب هدی حج او هدی کفارة، لاتعتبر المباشرة فیه. مباشرت در ذبح لازم نیست. بل یجوز ذلک بالاستنابة فی حال الاختیار ایضا. و لابد ان‌تکون النیة مستمرة من صاحب الهدی الی الذبح. باید نیت حاجی تا زمان وقوع ذبح از طرف او، مستمر باشد. و لایشترط نیة الذابح. ذابح مهم نیست قصد قربت بکند یا نکند؛‌ قصد عنوان هدی الحج بکند یا نکند. مهم آمر به ذبح هست که خود حاج هست.

اصل این‌که به دیگری می‌شود واگذار کرد ذبح را در حال اختیار، این مسلم است؛ هم تسالم است هم سیره است. روایت هم راجع به نساء آمده: وکّلن من یذبح عنهن. أمرت من یذبح عنها. ولی یک اختلاف مهمی هست که آیا این واگذار کردن ذبح به دیگری از قبیل استنابه هست یا از قبیل تسبیب و توکیل؟ مشهور گفته‌اند: این از قبیل استنابه است. مرحوم آقای خوئی فرموده: از قبیل توکیل و تسبیب است.

این را توضیح بدهیم:

برخی از افعال مسلم از قبیل استنابه است مثل طواف. نائب می‌گیرید طواف از طرف شما انجام می‌دهد. قطعا نائب نیابت می‌کند در طواف؛ برای این‌که وقتی او طواف بجا آورد راجع به شما نمی‌گویند طاف فلان؛ می‌گویند: طافوا عنه. و لذا اصل اولی عدم اجزاء طواف نائب هست؛ دلیل خاص می‌خواهد؛ چون اصل اولی می‌گوید: فمن حج البیت او اعتمر. طواف برای حاج یا معتمر هست نه برای نائب او در طواف و سعی. خود حاج و معتمر باید طواف بجا بیاورد؛ باید سعی بجا بیاورد. طواف نائب و سعی نائب خلاف اصل است. یک عبادتی است -دلیل خاص دارد- متوجه این نائب است که مستحب است تو طواف بجا بیاوری از آن انسان مریض یا از آن زن حائض. و این نائب هم قصد امتثال می‌کند امر به طواف نیابی را که متوجه خودش هست. و الا معقول نیست که این نائب بگوید من قصد می‌کنم امتثال امری را که متوجه منوب‌عنه من هست. امر متوجه او چه ربطی به تو دارد؟ شمای نائب قصد باید بکنی امتثال امر متوجه به خودت را به طواف نیابی؛ و می‌شود عبادة النائب. و لذا قصد قربت در طواف نیابی باید از نائب صادر بشود. شرائط صحت عبادت هم نائب باید داشته باشد. و مشهور می‌گویند: مخالف عبادتش صحیح نیست. و لذا مخالف را نمی‌شود نائب قرار داد در طواف و سعی.

برخی از افعال هم لاینبغی الاشکال که از قبیل تسبیب است. مثل امر دیگری به حلق در حج که به شخصی می‌گوییم: إحلق رأسی. و لو آقای سیستانی شفاهاً فرمودند: این هم به نیابت بر می‌گردد و آن حلاق نائب من هست در عملیة الحلق؛ و لذا باید قصد قربت بکند. ولی این خلاف مشهور است. مشهور در ذابح می‌گویند: ذبح از قبیل نیابت است نه از قبیل تسبیب، ولی در حلق ظاهر کلام مشهور این است که از قبیل تسبیب است. و لذا حلاق سنی باشد، قصد قربت نکند، مهم نیست. مهم این است که من که امر می‌کنم دیگری را که سر من را حلق کن این حلق مستند به من هست؛ فعل تسبیبی من هست. و لذا به من می‌گویند: تقبل الله! امسال سرت را تراشیدی؛ حلقت رأسک. کما این‌که در اینجا اگر یک روز برویم آرایشگاه سرمان را با تیغ بزنیم بیاییم بیرون می‌گویند: چه عجب سرت را با تیغ تراشیدی. اگر بگویم: نه، بنده اصلا دست به تیغ نزدم؛‌ می‌گویند: معلوم است؛ ما که نمی‌گوییم:‌ خودت سرت را مباشرة تراشیدی. حلق از افعالی است که چون متعارف هست وجود تسبیبی آن‌که به دیگری بگوییم حلق بکن سر من را، وقتی می‌گویند حلق، جامع بین حلق مباشری و حلق تسبیبی فهمیده می‌شود نه خصوص حلق مباشری. و لذا در قرآن هم که می‌گوید: محلقین رئوسکم و مقصرین، امر می‌کند به جامع بین حلق تسبیبی و مباشری؛ جامع بین تقصیر تسبیبی و مباشری. و این امر غیر به حلق سر این مکلف مصداق حلق تسبیبی است. و لذا این آمر قصد قربت می‌کند. شرائط صحت عبادت هم باید در این آمر، جمع بشود. آن مباشرت حلق که عبادتی از او صادر نمی‌شود. ممکن است اصلا قصد قربت هم نکند.

راجع به ذبح اختلاف است. مشهور می‌گویند: از قبیل استنابه است مثل استنابۀ للطواف و السعی؛ آقای خوئی، مرحوم استاد فرمودند: از قبیل تسبیب است؛ و هو الصحیح. چرا؟ برای این‌که به نظر می‌رسد که ذبح هم از افعالی است که متعارف هست در آن، تسبیب. می‌گوید: آقا امسال عید قربان گوسفند نکشتی؛ گوسفند ذبح نکردی. می‌گوییم: چطور؟ می‌گوید: نیاوردند گوشت قربانی را دم منزل ما. می‌گوییم: چرا، امسال هم قربانی ذبح کردیم اما نشد، فراموش کردیم خدمت شما تقدیم کنیم. با این‌که اصلا من مباشرت در ذبح اصلا بلد نیستم مثلا.

[سؤال: ... جواب] آن زمان هم این‌‌طور بوده. قصاب لازم نیست باشد. و لکن کلام در این است که افعالی بود که بالتسبیب انجام می‌شد. و لذا وقتی می‌گویند ذبح، عرف از آن نمی‌فهمد ذبح بنفسه. ذَبَحَ و لو بالتسبیب.

[سؤال: ... جواب] همین را عرض می‌کنیم. حلق هم اعم است از تسبیب و مباشرت. ذبح هم اعم است از تسبیب و مباشرت. بفرمایید ذبح با طواف چه فرق می‌کرده؟ الآن‌که قطعا فرق می‌کند. الان شما امر کنید دیگری را از طرف شما طواف بکند، نمی‌گویند شما طواف کردی. ولی امر کنی دیگری ر ا از طرف شما ذبح کند، می‌گویند: شما ذبح کردی این گوسفند را. می‌گویند: امسال گوسفند بریدید. حالا الآن‌که معنایش این است. آقایان اصالة عدم النقل جاری می‌کنند. ما می‌گوییم: وثوق هست که معنای جدیدی حاصل نشده برای این الفاظ. همین ذَبَحَی که الان می‌فهمیم قدیم هم همین‌‌طور می‌فهمیدند؛ احتمال تغییر احتمال موهومی است در معنای این لفظ.

و لذا وجهی ندارد که ما شرط کنیم در مباشر ذبح، شرائط صحت عبادت را. ذابح مخالف است، سنی است، چه اشکالی دارد؟ منِ حاج که امر می‌کنم او را به ذبح، قصد قربت کردم. مثل این‌که من امر می‌کنم دیگری را به حلق سرم، امر کردم این آقا را به ذبح گوسفندم. و نه قصد قربت از او لازم است صادر بشود از مباشر ذبح؛ و نه قصد عنوان. او اصلا ممکن است توجه نداشته باشد که این گوسفند قربانی حج است یا گوسفند کفاره است. من قصد می‌کنم، کافی است.

آقای سیستانی مثل مشهور بلکه بالاتر از مشهور چون عرض کردم در حلق هم قائل شدند به استنابه، حالا در ذبح مثل مشهور قائل شدند به استنابه، اما چون نظر فقهی‌شان این است: ایمان شرط صحت عبادت نیست؛ و لذا فرمودند: و لایعتبر فی الذابح الایمان. نه از باب این‌که ذبح مصداق استنابه نیست؛ بلکه از این باب که در عبادت، ایمان شرط صحت نیست؛ ولی حالا در مثال طواف گفتند: یعتبر فی النائب الایمان علی الاحوط؛ دیگه آنجا نخواستند با مشهور صریحا مخالفت کنند؛ در ذبح چون روزنه‌ای بوده برای این‌که نظر واقعی خودشان را ابراز کنند، طبق نظر واقعی خودشان فتوی دادند: لایعتبر فی الذابح الایمان، چون ایمان شرط صحت عبادت نیست.

ایمان شرط صحت عبادت است

به نظر ما ایمان شرط صحت عبادت است.

[سؤال: ... جواب] در نیابت در حج هم گفتند: یعتبر فی النائب، الایمان علی الاحوط. عرض کردم در ذبح چون روزنه‌ای بوده که حالا از باب این‌که ممکن است به عنوان تسبیب باشد مثل آقای خوئی که می‌گویند از باب تسبیب است و لذا می‌گویند لایعتبر فی الذابح الایمان، بر خلاف نظر امام و مراجع مشهور که می‌گفتند: یعتبر فی الذابح الایمان؛ چون عبادت ذابح می‌دانستند و استنابه می‌دانستند امر غیر را به ذبح، آقای خوئی تسبیب می‌دانست؛ استاد رحمة الله علیه تسبیب می‌دانستند؛ به این اعتبار گفتند: لایعتبر فی الذابح الایمان. آقای سیستانی از باب استنابه می‌داند؛ ولی چون بالاخره یک روزنه‌ای پیدا شده آدم فتوی بدهد لایعتبر فی الذابح الایمان، طبق نظر واقعی خودشان فتوی دادند.

[سؤال: ... جواب] در اجیر بر عبادت استنابه است. مثل این‌که به دیگری می‌گوییم: نماز از طرف پدر من بخوان! آن‌که مسلم استنابه است. علامت استنابه این است که وقتی این آقا نماز استیجاری خواند نمی‌گویند: پدر من نماز خواند؛ می‌گویند: از طرف او نماز خواندند. آنجا که یقینا استنابه است. بحث در ذبح است. که در ذبح مشهور می‌گویند: استنابه. ما وفاقا للسید الخوئی و الشیخ الاستاد می‌گوییم: تسبیب است؛ برای این‌که من امر کنم دیگری را به ذبح و او ذبح کند از طرف من، می‌گویند: ذبحتَ؛ به من می‌گویند: ذبحت. نه این‌که بگویند ذُبح عنک. فرق می‌کند با صبی‌ای که ولی‌اش ذبح می‌کند از طرف او. آنجا می‌گویند: ذبح عنه؛ به خود صبی نمی‌گویند: ذبح. و لذا در آنجا ولی باید مؤمن باشد به نظر ما. ولی‌ای که یذبح عن الصبی باید مؤمن باشد؛ چون عبادة صادرة من الولی. اما در ذبحی که ما امر می‌کنیم دیگران را به ذبح در حج، نه، این، عبادت صادرۀ از نائب نیست و این از باب وجود تسبیبی است که مستند به خود من مکلف هست و به من می‌گویند شما ذبح کردی و من قصد قربت بکنم کافی است؛ ذابح لازم نیست قصد قربت کند. اسلام هم چون اگر ذابح کافر باشد میته می‌شود ذبیحه‌اش. اسلام شرط تذکیه است. از این باب یشترط الاسلام فی الذابح.

[سؤال: ... جواب] در آن کسی که مباشر ذبح است، [در] او اسلام معتبر است. دلیل اشتراط اسلام که مشخص است برای مباشر ذبح است. انه اسم و لایؤمن علیه الا مسلم. آن کسی که مباشر ذبح است باید بسم الله بگوید؛ باید مسلم باشد. حالا اگر کسی گفت: نه، بسم الله بگویند کافی است و لو کافر بسم الله بگوید، کما این‌که بعضی‌ها گفتند، بله آن را هم ملتزم می‌شویم که در ذبح هدی اسلام ذابح معتبر نیست طبق این مبنائی که بگوییم اسلام ذابح شرط تذکیه نیست. بسم الله گفتن کافی است. ولی چون ما وفاقا للمشهور می‌گوییم: ذابح باید مسلم باشد و الا ذبیحه‌اش محکوم به عدم تذکیه است، شرط است اسلام ذابح. اما ایمان شرط صحت عبادت است و این عبادتی است که صادر می‌شود از منِ حاج نه از آن ذابح.

این‌که آقای سیستانی نظرشان این است که عبادت شرط صحتش ایمان نیست، که آقای زنجانی هم متمایلند به این نظر، به نظر ما این‌، تمام نیست. عبادت مخالف، باطل است. نه فقط مستحق ثواب نیست؛ بلکه عبادت او باطل هست. چرا؟ برای این‌که در روایت صحیحه داریم: من دان الله بعبادة من غیر امام فسعیه غیر مقبول و الله شانئ لاعماله. اولا خود این‌که سعیه غیر مقبول به قول مطلق، سعیش پذیرفته نیست، عدم قبول به قول مطلق فقط عدم استحقاق ثواب نیست. سعی این مخالف پذیرفته نیست. مقبول نیست؛‌ اطلاق نفی قبول، نفی صحت هم می‌کند. و انگهی، ثانیا: و الله شانئ لاعماله؛ شانئ أی: مبغض. خدا بغض دارد نسبت به آن نمازی که غیر مؤمن می‌خواند. مگر می‌شود یک عبادتی مبغوض خدا باشد؟ این‌که عبادت نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب] مستضعف را می‌گیرد؛ مستکبر را هم می‌گیرد. من دان الله بعبادة من غیر امام من الله فسعیه غیر مقبول و الله شانئ لاعماله.

[سؤال: ... جواب] ما اجتهاد در مقابل نص نمی‌کنیم. دان الله بعبادة من غیر امام من الله.

دو روایت هست، ممکن است شاهد بگیرند آقای سیستانی و آقای زنجانی بر این‌که فقط نفی ثواب استحقاق ثواب می‌شود از مخالف.

[سؤال: ... جواب] من دان الله بعبادة یجهد فیها نفسه، زحمت بیجا می‌کشد، شب و روز تلاش می‌کند، روزه می‌گیرد، نماز شب می‌خواند، انفاق می‌کند فی سبیل الله، حج بجا می‌آورد، یجهد فیها نفسه، تلاش می‌کند، خسته می‌شود، اما من غیر امام من الله، و سعیه غیر مقبول و الله شانئ لاعماله. ما که استدلال به صحیحۀ دیگر زراره نمی‌کنیم. ما استدلال به این صحیحۀ زراره می‌کنیم. نه به آن صحیحۀ دیگر زراره که دارد که و لم‌یکن اعماله و اقواله بدلالة‌ ولی الله لم‌یکن له علی الله حق فی شیء من الثواب و لا کان من اهل الایمان. بله این صحیحۀ زراره فقط می‌گوید: مستحق ثواب نیست؛ مؤمن نیست؛ فقط نفی استحقاق ثواب می‌کند. اما مثبتین هستند؛ با هم تنافی ندارند. این روایت که: و لم‌یکن اعماله و اقواله بدلالة ولی الله فیوالیه لم‌یکن له علی الله حق فی شیء من ثواب و لا کان من اهل الایمان، بله این فقط نفی استحقاق ثواب می‌کند. اما و الله شانئ لاعماله، اثبات بغض می‌کند نسبت به عبادات غیر مؤمن.

دو روایت ممکن است استدلال کند آقای سیستانی و آقای زنجانی به آن. این دو تا روایت این است:

یکی در صحیحۀ عمر بن اذینه است: کل عمل عمله الناس فی حال ضلاله او حال نصبه ثم منّ الله علیه و عرّفه هذا الامر فانه یؤجر علیه و یکتب له الا الزکاة فانه یعیدها لانه وضعها فی غیر موضعها فاما الصلاة و الصوم فلیس علیه قضائها. گفته می‌شود که امام فرمود کل عبادات این عامی که مستبصر شد صحیح است مگر زکاتی که پرداخت کرده بوده؛ چون در غیر موضعش زکات را قرار داده. یعنی لانه وضعها فی غیر موضعها فان موضعها اهل الولایة. یعنی به اهل ولایت پرداخت نکرده زکات را. زکاتش مجزی نیست باید اعاده کند. معلوم می‌شود زکات شرط صحت نداشته بقیۀ عبادات شرط صحت داشته.

جوابش این است که نه، ممکن است بین شرائط صحت فرق باشد. ایمان شرط صحتی است که لحوقش هم در آخر عمر کافی است برای صحت جمیع عبادات سابقه. شرط صحت است ایمان؛ ولی شرط صحت و لو به نحو شرط متاخر. اما اعطاء زکات به اهل ولایت شرط مقارن است. نه این‌که ایمان شرط صحت نیست؛ از این روایت استفاده نمی‌شود ایمان شرط صحت نیست. نه، ایمان شرط صحت است؛ منتها اعم است از ایمان مقارن یا ایمان لاحق و متاخر. و لذا تقیید می‌زنیم آن روایت صحیحۀ محمد بن مسلم را که من دان الله بعبادة یجهد فیها نفسه و لاامام له من الله فسعیه غیر مقبول و هو ضال متحیر و الله شانئ لاعماله؛ می‌گوییم و الله شانئ لاعماله الا اذا تاب و آمن. صحیحۀ محمد بن مسلم قرینه هست بر این‌که عبادات مخالف باطل است و بیش از این از صحیحۀ عمر بن اذینه استفاده نمی‌شود که اگر در آخر عمر مستبصر شد، آن عبادات گذشته‌اش غیر از زکات صحیح است. می‌شود ایمان، شرط متاخر.

[سؤال: ... جواب] کی می‌گوید:‌ صلاتش به غیر طهارت است؟‌ شاید این‌ها اخلال به سنت است. کی می‌گوید نماز سنی غیر از مشکل ایمان مشکل‌های دیگری دارد؟ شاید مجزی است منتها به شرط ایمان متاخر.

اما دلیل دومی که ممکن است استدلال کند آقای سیستانی معتبرۀ اسحاق بن عمار است: لولا منّ الله علی الناس من طواف الوداع لرجعوا الی منازلهم و لاینبغی لهم ان‌یمسوا نسائهم. اگر خدا منت نگذاشته بود بر مردم که طواف وداع را مشروع کرده بوده، مردم بدون طواف نساء بودند بر می‌گشتند به وطن‌شان در حالی که زن بر آن‌ها حرام بود. گفته می‌شود که ناس ظاهرش یعنی عامۀ مردم که قدر متیقن مخالفینند. اگر حج این‌ها و احرام این‌ها برای حج و عمرۀ مفرده صحیح نباشد، این‌ها اصلا محرم نشدند؛‌ سالبه به انتفاء موضوع است. این کشف می‌کند نخیر، احرام‌شان صحیح است، احرام که از عبادات است. از این روایت ممکن است فهمیده بشود که عبادت مخالف صحیح است. و لذا احرامش صحیح است با این‌که عبادت است و منعقد می‌شود اگر طواف وداع نمی‌کرد، زن بر او حرام بود.

این هم جوابش این است که کی می‌گوید ناس منحصر است به مخالفین؟ طواف نساء بر خیلی از شیعه‌ها هم معلوم نبود وجوبش؛ می‌آمدند سؤال می‌کردند.

[سؤال: ... جواب] طواف وداع همه بجا می‌آورند.

شیعه در آن زمان مختلط بود با عامه. اصلا خیلی از اعمال را نگاه می‌کردند به عامه انجام می‌دادند. اصحاب می‌آمدند می‌آمدند از امام می‌پرسیدند. لولا من الله علی الناس بطواف الوداع لرجعوا الی بلادهم تحرم علیهم نسائهم. و لو انبوه شیعیان آگاه به مسائل طواف نساء نیستند و طواف نساء بجا نمی‌آوردند. الان طواف نساء واضح هست برای شیعه، معلوم نیست آن زمان واضح بوده.

و لذا اظهر این است که ایمان شرط صحت است. این روایت هم اگر کشف کند از انعقاد احرام اهل سنت فوقش در خصوص انعقاد احرام دلیل داریم. آن هم برای این‌که مشکل درست می‌کند برای آن‌ها، شارع ارفاق نکرده به آن‌ها؛ گفته: احرام‌تان منعقد می‌شود. دلیل نمی‌شود که بقیۀ عبادات‌شان بگوییم: صحیح است. و لذا ما طبق صحیحۀ محمد بن مسلم ملتزم می‌شویم و این بحث را تمام می‌کنیم با خواندن کامل این صحیحۀ محمد بن مسلم:

قال سمعت اباجعفر علیه السلام یقول: کل من دان الله عز و جل بعبادة یجهد فیها نفسه و لاامام له من الله فسعیه غیر مقبول و هو ضال متحیر و الله شانئ لاعماله و ان مات علی هذه الحال مات میتة کفر و نفاق و اعلم یا محمد ان ائمة الجور و اتباعهم لمعزولون عن دین الله قد ضلوا و اضلوا فاعمالهم التی یعملونها کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف لایقدرون علی شیء مما کسبوا ذلک هو الضلال البعید.

و الحمد لله رب العالمین.

ان‌شاءالله روز سه‌شنبۀ سوم ربیع‌الاول بحث مصرف الهدی را شروع می‌کنیم.